

افلاطون و مصر

در اینکه افلاطون سفری بمصر کرده است جای تردید نیست. تاریخ این مسافرت و غایت و غرضی که افلاطون از آن داشته است مجهول است لیکن در اینکه چنین سفری واقع شده است خلاف نیست. قدماء اکثر وقوع این مسافرت را تأیید و تأکید کرده‌اند اما در اینکه مقصود او از این سفر چه بوده و این سفر را در کدام تاریخ انجام داده است اختلاف دارند. سیسرو^(۱) روایت کرده است که افلاطون بعد از وفات سقراط راه مصر را پیش گرفت تا علم اعداد و علم نجوم بیاموزد. دیودور^(۲) نوشته است که کاهنان مصری از کتب عتیق دینی خویش نقل کرده‌اند که افلاطون نیز مانند سایر شعراء و حکماء و اهل سیاست نزد مصریان تلمذ کرده است و بسیاری از قوانین و رسوم مصر را نیز در آثار خویش آورده است. نیز سترابون^(۳) خاطر نشان می‌کند که در شهر هلیوپولیس^(۴) از بلاد مصر قدیم کاهنان مصری خانه‌هایی را بوی نشان داده‌اند که افلاطون او دو کس^(۵) جهت آموختن فلسفه و ریاضی بدانها تردد می‌کرده‌اند. در فارسال اثر لوکن هم از قول قیصر آمده است که کاهنان مصر با افلاطون علوم غیبی آموخته‌اند. والرها کسیم^(۶) می‌نویسد که افلاطون نخست بمصر رفت و نزد کاهنان آنجا هندسه و حساب و نجوم آموخت و از آنجا بایتالیا سفر گزید در صورتیکه مطابق روایت کنتی لین چون افلاطون بدانچه در آتن و در محضر فیثاغورس آموخته بود قناعت نداشت نزد کاهنان مصر رفت. در یکی از نوشته‌های پلوتارک که راجع بسقراط است و بصورت مکالمه تحریر شده است^(۷) سیمیاس^(۸) حکایت می‌کند که در مراقت افلاطون و شخصی بنام «الویوس» که^(۹) هویت او درست معلوم نیست بمصر

* این مقاله اقتباس و تلخیصی است از تحقیقات مفصل و متنوع K. Svoboda مندرج در مجله

Archiv orientalni چاپ پراگ با چند منبع فرنگی دیگر.

۱ - Cicero. De rep, de I, 16: D fin V, 87 ۲ - Diodore, I, 96, 2

۳ - Strabon p 506 ۴ - Heliopolis ۵ - Eudoxe ۶ - Valère Maxime

۸ - Simmias ۷ - De genio Socratis 579.A ۹ - Ellopios

رفته‌اند و در شهر عقیس با یکی از کاهنان مصر بنام «خونوف» (۱) آشنائی یافته‌اند و با او در مسائل مربوط به فلسفه گفتگوهای نیز کرده‌اند و بعد هم بیونان بازگشته‌اند. در يك رساله دیگر پلوتارك نیز گفته شده است که سولون و طالس و افلاطون و اودوکس و فیثاغورس و شاید هم لیکورگ مدت‌ها در مصر زیسته‌اند و با کاهنان مصری دوستی و معاشرت داشته‌اند. همچنین پلوتارك در طی ترجمه حال سولون با استطراد آورده است که افلاطون در مصر برای تأمین معیشت روغن می‌فروخته است.

از گفته آپوله (۲) برمی‌آید که افلاطون بعد از مرگ سقراط چندی نزد فیثاغوریان ایتالیا تلمذ کرد و مدتی نیز از محضر تیودور قورنائی (۳) استفاده کرد. آنگاه راه مصر را پیش گرفت تا علم نجوم و مناسک مذهبی را فراگیرد و پس از چندی اقامت در مصر دیگر بار با ایتالیا بازگشت. دیوژن لائرس (۴) می‌نویسد که افلاطون بعد از مرگ سقراط در بیست و نه سالگی به میفار (۵) نزد اقلیدس و سپس به قورن (۶) نزد تیودور رفت آنگاه نزد فیثاغوریان ایتالیا بتلمذ پرداخت و سرانجام بخدمت کاهنان مصری شتافت و درین سفر اوری‌پید (۷) شاعر هم با او همراه بود و اوری‌پید بیمار شد و کاهنان او را علاج کردند.

فیلوستر (۸) هم یکجا می‌گوید که افلاطون سفری بمصر کرد و از آنچه کاهنان بدو تعلیم کردند مطالب بسیاری در آثار خویش آورد. همچنین در یکی از مکتوبات مجهول منسوب بسقراط می‌خوانیم که افلاطون در سراسر مصر سیاحت کرد و با عقلاء و علماء شهر سائیس در باب مبدأ خلقت و حرکت عالم مباحثه کرد. اولمپیودور از نویسندگان قدیم هم حکایت می‌کند که بعد از رحلت سقراط، افلاطون نزد اصحاب و اتباع فیثاغورث در ایتالیا و سیسیل رفت و سپس راه لیبی و قورن و مصر را پیش گرفت. در مصر از کاهنان مناسک دینی آنها را با علم نجوم فرا گرفت و سرانجام به فنیقی و سپس دیگر بار به سیسیل رفت. در مقدمه کهنه هم که يك مؤلف مجهول بر فلسفه افلاطون نوشته و ظاهراً مربوط بدوره قبل از عهد مسیحیت است می‌نویسد که افلاطون

۱- Khonnuoph ۲- Apulée De plot., I, 3 ۳- Theodore de Cyrene
 ۴- Diogene La Erce III, 6 ۵- Megare ۶- Cyrène ۷- Euripide
 ۸- Philostrate

بعد از وفات سقراط نزد فیثاغوریان رفت اما چون دریافت که فلسفه آنها مأخوذ از معارف مصریهاست نزد آنها رفت و از آنجا علم هندسه و کهنات آموخت و سر انجام به فنیقی و سیسیل مسافرت کرد.

نویسندگان یونانی و رومی دوره مسیحیت نیز داستان مسافرت مصر را بیش و کم با اندکی اختلاف آورده اند. از جمله کلمان اسکندرانی (۱) می نویسد که افلاطون هندسه را در مصر آموخت و نزدیکی از علماء مصر مقیم شهر هلیوپولیس که نامش سخنویس (۲) بود تلمذ کرد. لاکتانس (۳) می گوید که افلاطون در تخری حقیقت و طلب معرفت بمصر سفر کرد و با کاهنان و مغان آشنائی گرفت. ژروم (۴) خاطر نشان می کند که افلاطون مصر و جنوب ایتالیا را ب قدم سیاحت پیمود و اگوستن (۵) عقیده دارد که افلاطون آنچه را اهمیتی داشت در مصر بیاموخت و سپس نزد فیثاغوریان ایتالیا رفت. باری چنانکه ملاحظه میشود در باب مسافرت افلاطون بمصر دو روایت و بعبارت دیگر دو قول نقل شده است. یکی روایت مصریها و یکی روایت یونانیها. روایت مصریها که از قدماء یونان «دیودور» و «استرابون» هم آن را نقل کرده اند در بین کسانی که از یونان بمصر رفته اند نام افلاطون را در ردیف اشخاصی ذکر می کنند که غالباً موهوم و مجعول هستند و یا از همراهان افلاطون کسانی را ذکر می کنند که ظاهراً با حکیم بمصر نرفته اند و یا معاصر و معاصر او نبوده اند. روایت یونانی هم در باب اینکه افلاطون کی و در چه سالی و برای چه مقصودی سفر مصر اختیار کرد اختلاف دارد، چنانکه سیسرون و اگوستن این مسافرت افلاطون را بلافاصله بعد از مرگ سقراط دانسته اند و کنتی لین و آپوله و دیوژن گفته اند که این سفر را بجهت تکمیل اطلاعات خویش در فن هندسه کرده است. در صورتیکه والرمعتقدست که افلاطون پس از وصول بشهرت کامل و در موقعی که خود فیلسوف نام آور بلند آوازه بوده است بایتالیا و مصر سفر گزیده است.

بهر حال در رسالات افلاطون اشارتی یا تصریحی باین سفر مصر نیست و در روایات قدیم یعنی اقوال و آثار نویسندگان که بزمان افلاطون نزدیک بوده اند و غالباً

۱- Clemetd'Alexandrie ۲- Sekhnoups ۳- Lactance ۴- Gérome
۵- Augustin

مسافرنهای اورا بسیسید و ایتالیا ذکر کرده‌اند نیز از سفر مصر ذکری در میان نیامده است. از این جهت بعضی از محققان این سفر را بکلی موهوم و مجعول شمرده‌اند و آن را از قبیل سفرهای خیالی افلاطون به فنیقی و ایران دانسته‌اند (۱).

اما اکثر دانشمندان این سفر را باستناد کثرت شهادات و اتفاق روایات ممکن شمرده‌اند و تاریخ آن را نیز با احتمال بعد از دوره اقامت حکیم در میغار و قبل از جنگ معروف کورنت (۲) یعنی تقریباً بین سالهای ۳۹۸ تا ۳۹۵ قبل از میلاد دانسته‌اند و عقیده ما نیز همین است.

اینکه افلاطون بمصر سفر کرده باشد هیچ استبعادی ندارد چون او در بسیاری از آثار خود سیاحت و مسافرت را می‌ستاید و آن را جهت درک و فهم امور جهان مفید و لازم می‌داند. از کتاب هرودوت و بعضی مآخذ دیگر هم برمی‌آید که یونانی هادر آن عصر بفرهنگ و دانش مصریها معتقد بوده‌اند و حتی گاه مصر را مبدء و منشاء تمدن یونانی می‌شمرده‌اند و نیز از تأمل در تاریخ آن عصر برمی‌آید که در آن روزگار بین مصر و یونان روابط بازرگانی عمده و مهم برقرار بوده است. و از کتاب گورگیاس افلاطون هم مستفاد می‌شود که خرج مسافرت از یونان بمصر خیلی ارزان بوده است و از دو درهم که مزد چهار روز یک کار گرسنت تجاوز نمی‌کرده است. اما اینکه اقامت در مصر آیا در آثار او منعکس شده است یا نه؟ نیز ظاهراً جواب مثبت دارد. زیرا افلاطون در آثار خود مکرراً از مصر یاد می‌کند. در رساله گورگیاس، سقراط به «سگ» خدای مصریها «قسم می‌خورد و در رساله «سیاست» تیودور به «آمون خدای ما» سوگند یاد می‌کند، در کتاب فیدون خاطر نشان میشود که اجساد مومیائی شده مصریها تقریباً برای همیشه صحیح و سالم و بی‌عیب باقی می‌ماند، در «جمهوریت» بزر پرستی و پول دوستی مصریها اشارت رفته‌است، و در کتاب «قوانین» نیز گفته شده‌است که علم حساب بهترین وسیله تہذیب و تربیت است بشرط آنکه نفوس را از حرص و خست قبلا تزکیه کرده باشند و گرنه بجای خردمندی نتیجه که از تعلم آن حاصل می‌شود شرارت و لثامت خواهد بود چنانکه مصریها و فنیقی‌ها و بعضی اقوام دیگر از

۱ - Niebuhr. Kleine philologische und historische Schriften.

۲ - Corinthe.

توغل در علم اعداد جزاین نتیجه نبرده‌اند .

اساس کتاب جمهوریت نیز چنانکه معلوم است مبتنی براین است که جامعه دارای سه طبقه مردم است که عبارت باشند از طبقه فلاحان و کارگران و تجار و طبقه لشکریان و اهل نظام و طبقه حکام و اعیان و افلاطون می‌گوید که هر يك از این سه طبقه در حکم یکی از قوای نفسانی می‌باشند و نظم و قوام جامعه هم در آن است که هر يك از این طبقات منحصرأ بامور مربوط بخویش اشتغال داشته باشند چنانکه از کتاب تیمائوس برمی‌آید ظاهراً بعضی از نکته سنجان آتن بر افلاطون طعنه می‌زده‌اند که نظم و ترتیب و طبقه‌بندی جمهوریت او تقریباً کرده و تقلیديست از نظم و نسق معمول در مصر، اما افلاطون در مقدمه تیمائوس می‌گوید که آتنی‌ها در قدیم خود بر همین نظم و نسق زیسته‌اند و شباهت طبقات مندرج در جمهوریت با آنچه معمول مصر بها بوده و هست نیز از همین روست که این تقسیم و طبقه‌بندی همانطور که در مصر معمول و متداول است در یونان و آتن هم رائج بوده است .

باری شباهت بین دستور و برنامه کتاب جمهوریت با طبقات سه گانه جامعه مصری معلوم خاطر معاصران افلاطون بسوده است و این معنی ، گذشته از مندرجات بعضی رسالات خود افلاطون، از بعضی کتب معاصران او نیز برمی‌آید . چنانکه ایزو کرات (۱) در کتاب بوزیریس (۲) می‌نویسد که بوزیریس مردم مصر را سه طبقه تقسیم کرد که عبارتند از کاهنان و کارگران و لشکریان و می‌گوید که طبقه اول و طبقه سوم حافظ و حامی طبقه دوم می‌باشند و هر طبقه البته وظیفه و تکلیف خاص خود را ایفای کند . در اینجا ایزو کرات می‌گوید که این نسق و نظم بقدری خوب بود که « حتی مشهور ترین حکماء و فلاسفه هم که با اینگونه مسائل و امور سروکار دارند » آنرا سرمشق و نمونه نظم و نسق جامعه خیالی خویش گرفتند و پیداست که مراد ایزو کرات از این « مشهورترین حکماء و فلاسفه » کسی دیگر جز افلاطون نیست .

مسأله که در اینجا باقی می‌ماند اینست که آیا اصلاً جامعه مصری دارای سه طبقه مجزی و مستقل بوده است یا نه ؟ حقیقت این است که در مصر طبقات جامعه تا این

اندازه که ادعا می کنند مجزی و مستقل نبوده است و اصناف طبقات هم محدود با آنچه افلاطون در جمهوریت ذکر کرده است نمی شده چنانکه هرودوت مورخ معروف جامعه مصری را بهفت طبقه یا هفت صنف تقسیم کرده است که عبارت از کاهنان و لشکریان و گاو بازان و خوک چرانان و بازرگانان و معبران و ملاحان باشند و میگوید که این اصناف از یکدیگر جدا هستند و هر پسر نیز جز آنکه حرفه و پیشه پدر را فرا گیرد چاره ندارد و نمی تواند اززی و صنف خود خارج شود. اما چنانکه از تحقیقات و تتبعات جدید مورخان برمی آید اصناف و طبقات مصریها بدانچه هرودوت هم گفته است محدود و منحصر نیست. اما اینکه جامعه مصری را منحصر به طبقه بکنند ظاهراً از ابتکار و تصرف شخص افلاطون است و کسی قبل از او این کار را نکرده است و افلاطون از طبقات هفت گانه هرودوت دو طبقه اول را بعین نگه داشته است و پنج طبقه دیگر را جلگی تحت يك نام و يك عنوان در آورده است و جامعه مصری را بدین ترتیب سه طبقه تقسیم کرده است و شاید بهمین جهت که خود این طبقات سه گانه را بهمین ترتیب مذکور ابداع و ابتکار کرده است در کتاب جمهوریت دیگر لازم ندیده است که نمونه و سرمشقی را که پیش نظر داشته است بصراحت باز نماید.

در کتاب «سیاست» هم افلاطون باستقلال و جدائی طبقات مصری اشاره کرده و گفته است که در مصر اگر پادشاه جنبه مذهبی و روحانی و کاهنی نداشته باشد حق سلطنت ندارد و اگر هم کسی که از طبقه روحانیان نباشد سلطنت را غصب نماید در صورتی میتواند سلطنت کند که بامناسک و آداب کهنات و روحانیت آشنائی بیابد.

از جمهوریت و طبقات جامعه مصری بگذریم، در کتب دیگر افلاطون باز هم اشاراتی در باب مصر وجود دارد که جالب است. در کتاب سیاست يك اجنبی از سقراط جوان سؤال میکند که هیچ، از حوضها و برکه هائی که در کنار نیل برای گرفتن ماهی ساخته اند و همه تعلق بسلطان مصر دارد چیزی شنیده است؟ و سقراط جواب مثبت میدهد. و معلوم است که در مصر ماهیگیری رواج و شیوع بسیار داشته و برکه ها و حوض هائی که در کنار نیل ساخته بودند آب را نگه می داشته و سپس روان میکرده است.

در کتاب دوم «قوانین» که بحث در باب تربیت پیش می آید مینویسد که در

مصر برخلاف ممالک دیگر بهیچوجه اجازه نمی دهند که آوازها و آهنگهای تازه بسازند و آنها را بکودکان و جوانان بیاموزند زیرا مصریها مدتهاست که رقصها و آوازهائی را که باید کودکان و جوانان فراگیرند معلوم و معین کرده اند و بآنها جنبه مذهبی و دینی داده اند. و دیگر بموسیقی داناها و اهل هنر اجازه نمیدهند آداب و سنن قدیم بومی و محلی را تغییر دهند و دگرگونه کنند. باینجهت است که حجاریها و نقاشی های ده هزارسال قبل با آثار جدید هنری تفاوت ندارد و آهنگها و آوازهائی که از چندین مدت باقی مانده است در نظر مردم مصر جنبه قدس دارد و گمان میکنند ساخته ایزیس خدای مصر باشد. وافلاطون می گوید که مصریها در این امر بخصوص حق دارند اگرچه در موارد دیگر درست رفتار نمی کنند. در کتاب هفتم قوانین هم که بازاز تربیت سخن در میان می آید مصریها را تحسین میکند که تمام رقصها و آوازهها را جنبه قدس و روحانیت داده اند و آنها را چنان با مناسک و مراسم دینی توأم کرده اند که نوخاستگان را دیگر هرگز بخاطر نمیکرد که درصدد تغییر و تبدیل آوازهها و رقصهای قدیمی و کهن بر آیند. افلاطون که در همه عمر علی الخصوص در دوره پیری محافظه کار و معتدل بود در اینجا فنون و صنایع ثابت و بی تغییر مصریها را می ستاید و آن را بر هنر یونانی که در آن دوره روی بتحول و تکامل داشته است رجحان می نهد. نیز در کتاب هفتم قوانین روش مصریها را در تعلیم ریاضیات باطفال ستایش میکند و طریقه را که در تدریس حساب و اعداد داشته اند مفید و مفرح و جالب می شمرد. اما در کتاب آخر قوانین صحبت از آن در میان می آید که باید با غربا بالطف و محبت رفتار کرد و نباید « آنگونه که امروز بین فرزندان نیل (یعنی مردم مصر) معمول است آنها را با اطعمه ناگوار و ذبایح نامطبوع از خویش نفور و بیزار کرد » و این مطلب اشارت دیگریست به خست اهل مصر که در موارد دیگر هم افلاطون بدان اشارت کرده است.

باری از آنچه گذشت تقریباً چهار مورد از اشارات افلاطون هست که ممکن است حکایت و دلالت بر اقامت حکیم در مصر کند و این چهار مورد عبارتند از اشاره به برکه ها و حوض های نیل، و اشاره بطرز تعلیم، و اشاره بخست مردم، و اشاره باطعمه و

ذبايح آنها . معذلك بصرى اين اشارات نمیتوان مسافرت افلاطون را بمصر قطعى و مسلم دانست . اما البته قراین وشواهد دیگر هم هست . از جمله اینکه بقصص و اساطير مذهبى و روحانى مصرىها نیز در آثار افلاطون اشارتها رفته است و بعضى از قصص و اساطير منقول در آثار افلاطون را محققان از اساطير مصرى مأخوذ میشمردند . از جمله در «فدر»^(۱) سقراط داستانى نقل میکند که چگونه اختراع خط و انتشار آن را در مصر بیان می نماید و مدعى است که آنرا از پیران بیاد دارد و ظاهراً از «اساطير مصرى» است . در رساله «فیلیپ» هم سقراط ضمن بحث در باب «واحد» و «مجموع» باز با اساطير مصرى استشهاد می نماید . البته درین هر دو قصه خود سقراط ، یا بهتر بگوئیم افلاطون تصرف کرده است اما بهر حال از تأثیر اساطير مصرى خالى نیست . قصه جزیره موهوم اتلانید^(۲) که بنا بر روایت افلاطون در ماوراء محلّ جبل الطارق امروز واقع بوده است و سرانجام پس از زلزله و طوفانى سخت این جزیره بزیر آب رفته و ناپدید شده است نیز در هر دو رساله «طیماثوس»^(۳) و «کری تیاس»^(۴) با اندک تفاوت در تفصیل و اجمال ، از قول سولون روایت شده است که به موجب قول افلاطون سولون نیز آن را در سائیس از بلاد مصر شنیده است و این قصه را افلاطون از روى اساطير یونانى وضع کرده اما تأثیر قصص و اساطير مصرى نیز در آن مشهود است و توصیفى هم که از شهر اتلانید کرده است از روى آنچه درباره بابل و اکیاتان شنیده بوده است می باشد و بهر حال بعد ها در باب جزیره اتلانید تفحص و تجسس بسیار کرده اند و نیافته اند و اکنون هیچ شك نیست که این جزیره بکلى موهوم و مخلوق ذهن افلاطون است و حقیقتى نداشته است .

بارى انمکاس قصه ها و اساطير مصرى در افسانه های منقول در آثار افلاطون نشان میدهد که حکیم یونان را رغبت و علاقه خاص بمصر بوده است و علی الخصوص جنبه مذهبى و محافظه کارى تمدن مصر زیاده مورد توجه او بوده است و از قصص و اساطير مصرى هم برای تزئین قصه ها و افسانه های خویش استفاده برده است اما در فلسفه بنظر نمی آید که چندان چیزی از مصرىها گرفته باشد .